

سیاسی در حوزه حکومت و دولت رخ می‌دهند و برغم اهمیت یافتن وجوه دیگر زندگی اجتماعی، هنوز هم مسائل مرتبط به حکومت در درجه‌بندی و مرتبه‌بندی موضوعات سیاسی، بالاترین جایگاه را دارند. اما از سوی دیگر، دامنه سیاست بسیار گسترش یافته و امر سیاسی بیشتر عرصه‌های زندگی اجتماعی بشر را در بر گرفته، به گونه‌ای که نه تنها بدون رسوخ کردن در لایه‌های تودرتوی اجتماعی امکان تاثیر گذاری در حوزه حکومت وجود ندارد، بلکه اعمال قدرت، گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از حکومت یافته است. این امر سال‌هاست که در عرصه نظر نیز به دغدغه اهل اندیشه بدل شده و خود را به صورت ارائه تعاریف گوناگون از سیاست نشان داده است.

بر خلاف حدود سی سال پیش که معنای سیاست تقریباً برای بیشتر اهل فن، روشن و تا حدودی یکسان بود، امروز تعبیر و تعاریف کاملاً متفاوتی ارائه می‌شود که نه تنها فهم ما را از این مقوله دگرگون می‌سازد، بلکه نحوه و الگوی کنش سیاسی را نیز متحول می‌کند. برای آنان که سیاست را هنوز هم هنر یا دانش حکومت‌داری می‌دانند هم معنای سیاست متفاوت است و هم مدل کنش سیاسی، زیرا برای آنان تجلی‌گاه اصلی سیاست حکومت است و هر عمل سیاسی، در نهایت خود را در چهره و قامت حکومت باز می‌نمایاند. اما برای آنان که سیاست را هر گونه اعمال اراده در عرصه عام اجتماعی می‌دانند، نه تنها معنای سیاست متفاوت است، بلکه به گمان آنان در عرصه اجتماعی می‌توان کنش‌هایی انجام داد که در درون و ساختار حکومت جای ندارند، اما آثار عام اجتماعی فراوانی دارند. از این نظر، این کنش‌ها حتی بیش از برخی اعمال حکومتی و سیاسی، در عرصه عام اجتماعی اثرگذار و تعیین‌کننده‌اند. برای کسانی که سیاست را به معنای گفتارها یا گفتارهای جاری در عرصه عمومی اجتماعی می‌بینند که هم ذهنیت تصمیم‌سازان را در تسخیر خود دارند و هم کنش‌ها و رفتارهای عام اجتماعی را، سیاست دیگر نه فقط در تصمیمات حاکمان و گروه‌های ذی‌نقود، که در لابلای گفتارهای رایج در زندگی عمومی اجتماعی جاری است. برای آنان، کنش سیاسی نیز معنای دیگری دارد و تاثیر گذاردن و شکل دادن به گفتارهای جاری در یک جامعه، به مراتب بیش از برخی مدیریت‌های موقتی و محدود می‌تواند کنش سیاسی محسوب شود. به این سان امکان تولید یک اثر هنری، ابداع یک دستگاه نظری نوین و یا به راه افتادن یک جریان فرهنگی، حتی اگر ربط مستقیمی به مقوله حکومت‌گری نداشته باشد، به اندازه یک رقابت انتخاباتی، سیاسی است و شاید حتی تاثیرات بلندمدت آن بیشتر هم باشد. بنابراین پاسخگویی به این پرسش که در سرآغاز قرن بیست و یکم کدام مدل کنش سیاسی بیشتر می‌تواند جریان‌های اصلاح‌گرا را یاری رساند، به نحوه فهم ما از مقوله سیاست باز می‌گردد.

با در نظر داشتن این مبنای نظری، این پرسش که آیا اصلاح‌طلبان برای این که اصلاح‌طلبی کنند باید راهی به داخل حکومت بیابند یا مدل دیگری هم برای فعالیت سیاسی وجود دارد؟ معنای تازه‌ای می‌یابد.

نخستین باری که اصطلاح اصلاحات در تاریخ اروپا به یک جریان اجتماعی پراهمیت اطلاق شده در جریان نهضت اصلاح دین در اواخر قرن شانزدهم بود که نتیجه‌اش شکل‌گیری یک گرایش مذهبی جدید به نام پروتستانسیسم بود. مارتین لوتر از همان ابتدا بیم داشت که این جریان با افتادن به دام سیاست از مسیر اصلی خود منحرف شود. لوتر پیروان خود را به شدت از شرکت در سیاست و سیاسی کردن ایمان خود پر حذر می‌داشت و حتی کسانی را که در این مسیر گام می‌گذازدند، یاران شیطان می‌نامید، غافل از آن که در دنیای مدرنی که بخشی از آن بر پایه اندیشه‌های او بنا می‌شود، همه چیز سیاسی است و اصلاح‌گرایانی از این سنخ، گریزی از سیاست نخواهند داشت و مانند همه پدیده‌های سیاسی دیگر، درگیر وجوه متناقض زندگی سیاسی خواهند شد. وجه تناقض‌آمیز سیاست در سرآغاز یکی از قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین متون کلاسیک دانش سیاسی در ایران که برای همه اهل دانش سیاسی شناخته شده است نیز نشان داده می‌شود. منظور کتاب معروف اصول علم سیاست مورس دووژه است که در ابتدای آن، سیاست به ژانوس یا خدای دو چهره تشبیه شده است؛ خدایی که یک سوی چهره او شیر و یک سوی چهره او روبه است. اما شاید بتوان از همین شیوه‌آستاری استفاده کرد و موقعیت اهل اندیشه و اصلاح در عرصه سیاست دنیای مدرن را امری متناقض‌نما دانست، بخصوص که در این موقعیت چند وجهی، خود سیاست نیز وجهی متناقض‌نما یافته است. از یک سو هنوز هم بخش عملی‌ای از روپنادهای



این پرسش که در تمامی جوامع امروزی از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی تا عقب‌مانده‌ترین سرزمین‌های دنیا، سوالی بنیادین به شمار می‌رود در کشور ایران وجهی خاص به خود گرفته و شرایطی ویژه یافته است، زیرا در جامعه‌ای سیاسی که نوا بر خاسته از یک انقلاب بزرگ اجتماعی است و در ثانی منابع ثروت و قدرت آن در دستان حکومت متمرکز است آیا اصلاح‌طلبان برای ادامه حیات اجتماعی و سیاسی خود چاره دیگری جز راه یافتن به درون حکومت و در دست گرفتن بخشی از قدرت دارند؟ آیا بدون قرار گرفتن در مرکز قدرت حکومتی، امکان تأثیرگذاری عام اجتماعی وجود دارد؟ و یا می‌توان در لایه‌های زیرین اجتماعی، بدون حضور و یا شراکت در قدرت موثر بود؟ این سوال هنگامی مهم‌تر می‌شود که بدانیم ممکن است در این جامعه راهیابی به قدرت با بازیابی پایگاه‌های خاص اجتماعی اصلاح‌طلبی در تناقض قرار گیرد و در حالی که هر دو برای حفظ جریان اصلاح‌طلبی ضروری به نظر می‌رسند کارکردها و برداشت‌هایی متناقض در پی داشته باشند. در نهایت آیا تنها مدل حضور در قدرت و یا بهره‌گیری از ابزارهای موجود حکومتی، پیروزی تمام عیار در انتخابات و قبضه کردن بخشی از قدرت حکومتی است؟ و یا می‌توان مدل‌های دیگری را نیز برای مشارکت در قدرت و بهره‌گیری از آن برای پیشبرد عمل اصلاح‌گرایانه سراغ گرفت؟

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها، ملاحظات

### هر جریان فکری و سیاسی، نه فقط برای موثر بودن، بلکه برای باقی ماندن خود باید به گونه‌ای مناسبات خود

با حکومت را  
تعریف کند

ذیل ضروری است:

۱. هر چند هنوز عدماهی از اهل اندیشه سیاست را با مقوله حکومت تعریف می‌کنند و عمل سیاسی را عملی می‌دانند که ربطی به حوزه حکومت بیاید اما بسیاری از اهل فن این نوع نگرش را نوعی ساده‌سازی و یا به بیان بهتر، ساده‌انگاری در فهم سیاست می‌دانند. چه کسی است که نداند امروز بسیاری از کنشگران غیرحکومتی، اثری تعیین‌کننده‌تر از حکومت‌ها دارند و اثر عام اجتماعی یک جریان فکری، گاهی بسیار عمده‌تر و بنیادی‌تر از یک تصمیم حکومتی است. نمی‌توان تردید داشت که غافل شدن از ابعاد و عرصه‌های غیرحکومتی سیاست حتی می‌تواند کنشگران را از حضور تأثیرگذار در حکومت محروم کند یا حتی در صورت حضور، امکان عمل موثر را از آنان بستاند. در جوامعی مانند جامعه ایران، این پرسش اساسی‌تر است که چرا برخی از اهل اندیشه و اصلاح، آن هنگام که در مصادر حکومتی قرار می‌گیرند نمی‌توانند آنچنان که عقیده فردی‌شان ایجاب می‌کند، عمل کنند؟ برخی ساده‌انگاران این امر را

به خصوصیات فردی حکومتگران اصلاح‌گرا نسبت می‌دهند مثل این که آنان جرات یا قابلیت این کار را نداشتند. گرچه نمی‌توان در اهمیت خصوصیات روان‌شناختی سیاستمداران در نحوه رفتار و تصمیم‌گیری آنان تردید کرد، اما نباید از این نکته نیز غافل شد که بسیاری از محدودیت‌های ایشان در عرصه تصمیم‌گیری، به دلیل فقدان یک شبکه اجتماعی و پایگاه منسجم و سازمان‌یافته قدرت غیرحکومتی است که اگر بود، تردیدها و احتیاط‌های اصلاح‌طلبان به قدرت رسیده را برطرف می‌کرد و امکان تأثیرگذاری آنان را حتی در حوزه حکومتی افزایش می‌داد. در نتیجه نباید تردید کرد که وجه غیرحکومتی عمل سیاسی، وجهی مهم و تعیین‌کننده است که اثر آن اگر بیش از شرکت در انتخابات و بردن یک مبارزه انتخاباتی نباشد کمتر از آن نیست. یک جریان سیاسی اصلاح‌گرا که با بنده فقیر جامعه رابطه‌ای سازمان‌یافته ندارد، حضورش در مجامع مذهبی اندک و نامنسجم است. مراکز و پایگاه‌های معینی برای اشاعه اندیشه‌های

خود ندارد و برای تلوم حضور خود از پایگاه اقتصادی مناسب برخوردار نیست حتی اگر به قدرت هم برسد نخواهد توانست به کار کنشی موثر و سرنوشت‌سازی دست بزند زیرا اگر به قدرت منتشر در عرصه عمومی دست نیابد و همه چیز خود را در روابط حکومتی تعریف کند چنانچه در درون روابط حکومتی دچار انسداد شود، راه را برای ادامه حیات سیاسی خود مسدود خواهد دید. بنابراین بدون برخورداری از شبکه‌های عمیق و تودرتوی قدرت اجتماعی، امکان حضور و تأثیر عمیق در حکومت هم به حداقل خواهد رسید و حتی شخصیت‌های قدرتمندی که اهل درگیری و به کرسی نشاندن حرفشان در داخل حکومت هستند هم سرنوشتی جز انزوا نخواهند داشت. چرا که هر عمل اساسی نیازمند پشتوانه‌ای منسجم و نهادینه شده و قدرتمند است که بدون آن هیچ شخصی، با فرض وجود ظرفیت‌های فردی بالا امکان تأثیرگذاری نخواهد داشت.

۲. توجه به وجه غیرحکومتی سیاست بویژه در جامعه ایران، به معنای غفلت از وجه حکومتی آن

نیست زیرا در بیشتر جوامع مدرن هنوز حکومت‌ها آن قدر قدرتمند و تاثیرگذار هستند که بدون حضور در آن‌ها، هرگونه کنش سیاسی ابرتر بماند. از این رو حتی زمانی که سخن از وجه گفتامی سیاست به میان می‌آید اکثر محققان یکی از اصلی‌ترین تجلی‌گاه‌های آن را در حوزه حکومت می‌دانند. درست است که برای یافتن گفتمان‌های موثر در عرصه سیاست باید به حوزه‌های عمومی دیگر نیز رفته اما نمی‌توان بدون درک گفتمان جاری در حکومت به درک درستی از سیاست در جوامع مختلف دست یافت. در واقع برغم اهمیت فوق‌العاده ابعاد غیرحکومتی سیاست در جوامع مدرن، هنوز هم دولت و حکومت در کانون فهم و عمل سیاسی قرار دارند. بنابراین عمل سیاسی در جوامع مدرن وابسته به نوع تعامل با حوزه حکومت است و چاره‌ای جز این ندارد، بویژه در جامعه ایران نه فقط امکانات هرگونه فعالیت سیاسی و فکری، بلکه تعیین مشروعیت هر اقدامی نیز در انحصار حکومت است. نمی‌توان یا تکیه بر اهمیت فضای اجتماعی و لزوم محکم کردن ریشه‌ها و پایه‌های یک جریان سیاسی در لایه‌های تودرتوی اجتماعی، از حوزه حکومت غافل شد و آن را به دست ناپیدای تاریخ سپرد. هر جریان فکری و سیاسی، نه فقط برای موثر بودن، بلکه برای باقی ماندن خود باید به

جوامعی مانند ایران، تنها یک الگو و یک راه دارد: حضور تمام‌قد در انتخابات و پیروزی یا شکست؟ آیا اصلاح‌گرایان تنها می‌توانند این گونه به میدان آیند که مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری، کاندیدای آنان پیروز شود و آنان تمامی یک قوای حکومتی را در اختیار گیرند یا این که به کنج انزوا بروند و منتظر انتخابات بعدی بمانند؟ یا می‌توان مدل‌های دیگری یافت که هم بتوانند زمینه‌های حضور موثر در حکومت را فراهم کنند و هم امکان کنش عمیق در لایه‌های مختلف اجتماعی و عرصه‌های غیرحکومتی سیاسی را به وجود آورند. به جز ایالات متحده که انتخابات و عرصه حکومتی آن میان دو جریان سیاسی اصلی، دوقطبی می‌شود، امروز در اکثر کشورهای اروپایی و بسیاری از دموکراسی‌های غیراروپایی، ائتلاف به یک قاعده رفتار سیاسی بدل شده است. تنوع جریان‌های سیاسی به اندازه‌ای است که امکان دوقطبی شدن دولت و حکومت را از میان می‌برد و چاره‌ای جز قاعده ائتلاف باقی نمی‌گذارد. زمانی که نیروها و جریان‌های اجتماعی و سیاسی آن قدر متنوع می‌شوند که نمی‌توان برخی از آن‌ها را حذف کرد، قاعده ائتلاف جایگزین انحصار می‌شود، امکان نشستن نیروهای مختلف در کنار هم را فراهم می‌کند و زمینه نوع مدرنی از تکثرگرایی را فراهم

داریم که به طور خلاصه می‌توان آن را عصر جهانی نامید. در این عصر جهانی، ساختارهای جهانی قدرتمندتر از هر زمان دیگری، خود را گسترش می‌دهند و گاه بدون آن که اهل سیاست و زمامداران متوجه باشند، سراسر حیات سیاسی آنان را فرامی‌گیرند. در این شرایط، برخی تحولات اجتناب‌ناپذیر خواهند شد و هر حکومتی برای بقا و توسعه به ناچار به برخی تحولات تن درمی‌دهد. هیچ چیز در محیط انسانی جبری نیست، اما فرآیندهایی مانند جهانی شدن الزاماتی را به وجود می‌آورد که مردم جوامع مختلف را البته به شیوه‌هایی که خود می‌خواهند، تحت تاثیر قرار می‌دهد و حکومت‌ها را به گونه‌های مختلفی در پی خود می‌کشد. این مقتضیات و الزامات انتخاب‌های چندانی برای حاکمان باقی نمی‌گذارد و قاعده بقا و ضرورت توسعه نیز در کنار ساختارهای پدید آمده در سطح داخل و خارج یک جامعه حاکمان را با هر گزاشی به سوی خود فرامی‌خواند. در چنین شرایطی، نه فقط کنش اجتماعی وسیع‌تر و عمیق‌تر خواهد شد، بلکه هر سطحی از حضور در حکومت می‌تواند بر انتخاب‌های حکومتی و گرایش‌های دولتی تاثیرگذار باشد و حتی رادیکال‌ترین جریان‌های سیاسی را به سوی نوعی از عقلانیت و انتخاب‌های عقلایی راهبری کند. باید دانست

گونه‌ای مناسب خود با حکومت را تعریف کند. در این تعریف اگر پایگاه و جایگاه مستحکمی برای خود نداشته باشد، رو به زوال می‌رود و هم از امکانات اجتماعی که همگی در اختیار حکومت هستند، محروم خواهد شد و هم ممکن است در اثر نفوذ گرایش‌های مخالف در درون حکومت به تدریج حناقل مشروعیت لازم را برای حضور در عرصه‌های گوناگون اجتماعی از دست بدهد. در این صورت حناقل‌های لازم برای هرگونه فعالیت اجتماعی از میان خواهد رفت. در نتیجه باید تاکید کرد که کنش سیاسی با هر تعریفی و هر دامنه‌ای، بویژه در جامعه‌های مانند ایران، نیازمند حضور در حکومت و داشتن پایگاهی معین در درون حکومت است. اگر اصلاح‌گرایان خود را به بنیادهای نظام سیاسی وقادار می‌دانند و اصلاح از درون را تنها راه پیشرفت و بهزیستی مردم می‌انگارند، برای حضور در درون حکومت و اصلاح آن راهی جز راه‌های شناخته شده درون سیستمی، مانند انتخابات و مشارکت‌های متنوع فکری و اجتماعی ندارند. اما آیا حضور در عرصه حکومت به خصوص در

می‌سازد. به نظر می‌رسد در ایران امروز نیز برغم برخی تحلیل‌ها که تلاش می‌کنند جامعه را به لحاظ سیاسی دوقطبی نشان دهند، نگاه‌ها، اهداف پایگاه اجتماعی و عملکردهای گروه‌های مختلف گویای آن است که نمی‌توان نیروهای سیاسی را با یک تقسیم‌بندی ساده به دو گروه اصولگرا و اصلاح طلب تقسیم کرد. در حال حاضر در میان اصول‌گرایان، جریان‌هایی به چشم می‌خورند که گاه اصلاح‌طلبانه‌تر از اصلاح‌طلبان سخن می‌گویند و عمل می‌کنند یا در میان برخی از نیروهایی که اصلاح طلب محسوب می‌شوند، جریان‌هایی قابل تشخیصند که در اندیشه و کردار تفاوت بسیاری با برخی از اصولگرایان تندرو ندارند. شاید تنها برخی از روابط فردی و دوستی‌ها و منافع مشترک آنان را به اصلاح‌طلبان پیوند داده است. بنابراین نباید قاعده ائتلاف و حضور متکثر در قدرت را قاعده‌ای باطل انگاشت که در برخی از مقاطع تاریخ ایران، تنها راه و گاهی نیز بهترین راه حضور در این سطح از سیاست بوده است.

۴. ما در عصری با خصوصیتی منحصر به فرد قرار

که حکومت‌ها در دنیای امروز آزاد نیستند که هر چه خواستند بکنند؛ بلکه ساختارهای جهانی موجود آن‌ها را به سمت نوعی از عقلانیت سوق می‌دهد. دیگر همه چیز در دست کنش‌گرایان سیاسی نیست و همه امور با حضور تمام‌قد آن‌ها در عرصه‌های حکومتی اصلاح نخواهد شد. بخشی از این اصلاحات به دلیل الزامات جهانی، در هر شرایط حکومتی گریزناپذیر است. تنها باید هوشمندانه آن‌ها را شناخت و برای آرمان‌های خود از آن‌ها بهره جست.

بر اساس این ملاحظات چهارگانه است که کنشگران سیاسی، چاره‌ای ندارند جز آن که این وجوه سیاست را که شاید در برخی نگاه‌های کلاسیک متناقض به نظر آید کنار هم بنشانند. در یکی از این دیدگاه‌ها اهل اصلاحات باید یا در حکومت باشند و یا بر حکومت اگر خواهان قدرتند یا باید همه آن را به چنگ آورند یا عطای آن را به امید یک اصلاح اجتماعی عمیق‌تر به لقایش ببخشند. اما این وجوه چهارگانه نشان می‌دهند که شاید طریق متفاوتی نیز برای اصلاح‌گرایی وجود داشته باشد.